



نکاتی راجع به سوره‌های جزء ۳۰:

- مفاهیم کل قرآن در سوره‌های کوچک جمع شده است، به همین علت خواندن آن آسان است، اما کار کردن آن سخت است.
- این سوره‌ها، کوچک و قابل مرور کردن است و همچنین جمع‌بندی موضوعات هستند لذا هم مقام احکام و هم مقام تفصیل دارند.
- در مقام احکام: یک مدل هستند برای یک سری مفاهیم در کل قرآن مثلاً سُور مبارکه فلق و ناس مدل «استعاذه» را در کل قرآن نشان می‌دهند. هر جا خواستید استعاذه کنید باید از این مدل استفاده کنید. «احکام» یعنی بیان حقیقت جاری در کل قرآن.
- در مقام تفصیل: بیان راهکار برای موضوعات مطرح شده هستند. ارائه راه کارهای اختصاصی برای موضوعات مطرح شده است مثلاً وقتی در سوره بقره و آل عمران به استعاذه می‌رسید باید تفصیل آن را در سُور مبارکه فلق و ناس ببینید.
- این دو نکته فقط در مورد جزء سی‌ام نیست بلکه برای کل قرآن برقرار است اما در سور جزء ۳۰ بهتر دیده می‌شوند.
- مجموع این دو بحث این می‌شود که انسان یک فهم کلی به دست آورده و به آن رجوع کند و یک فهم اختصاصی قابل توسعه که حتی اگر گمانه‌زنی و متشابه باشد اشکالی ندارد اما فهم کلی باید «محکم» باشد.
- هر کدام از این سوره‌ها بالاخص در مقام احکامشان تبدیل به یک نرم‌افزار در درون انسان می‌شوند و می‌توانند اجرا شوند و به تدریج منابع بسیاری را برای انسان رقم بزنند. این مطلب را در مورد سوره‌های بلند به این نحو می‌گوییم، چون دسترسی به آنها سریع نیست اما دسترسی به سور جزء ۳۰ سریع است.
- همچنین با توجه به نکات بالا این سور با درجات علمی متفاوتی قرائت می‌شوند. مثلاً به بچه‌ها با مفاهیمی که خود کودک با آن درگیر است قابل آموزش می‌باشند، به همین دلیل است که به کودکان از جزء سی آموزش می‌دهند.
- با سُور جزء سی می‌شود روش مطالعه کل قرآن را به دست آورد. مثلاً با دستگاه سوره فلق می‌توان کل قرآن را مطالعه کرد. حُسن آن این است که شما می‌توانید فقط سوره‌های جزء سی را حفظ کنید اما کل قرآن را در نمازهایتان یا در شبانه روز مرور کنید. این موضوع را اهل بیت این طور مطرح کرده‌اند که اگر فلان سوره را هر کس بخواند یک سوم قرآن را خوانده و یا اگر سه بار بخواند کل قرآن را خوانده است و ...
- قرآن «مثنائی» است یعنی مضامینش روی هم انعطاف دارد به این معنا که می‌توانید سوره مبارکه بقره را با معانی سوره فلق بخوانید یعنی سوره فلق این‌گونه است که می‌توان کل قرآن را با آن مشاهده کرد.
- «سبع مثنائی بودن قرآن» سوره حمد است و به همین خاطر اسمش سبع مثنائی است یعنی ۷ آیه‌ای که قابل انعطاف است.
- وقتی نماز می‌خوانیم احساس نمی‌کنیم که قرآن می‌خوانیم اما خدا وقتی بحث نماز را مطرح می‌کند آن را جدا از قرآن نمی‌داند بلکه آن را یک مدل قرآن خواندن می‌داند مثل سوره مزمل که وقتی می‌گوید: «قم الیل» بعدش می‌گوید: «نماز بخوان یا قرآن فجر بخوان.»
- سوره‌های جزء سی به «مفصلات» تعبیر شده‌اند.
- اگر بخوانیم تمایز قرآن را نسبت به بقیه کتب مشخص کنیم باید بر روی سور مبارکه جزء سی کار کنیم.
- سوره‌های جزء سی خیلی سنگین هستند زیرا در بحث تدریسی، مطرح کردن این سُور بسیار مشکل است.

- آیه ۱:

- **قل:** ابراز درونی و تبدیل شدن اعتقاد به فرآیند عملی به این معنا که در قل یک طرف «اعتقاد» و یک طرفش «عمل» است پس یک باور به عمل رسیده است که دو حالت دارد:

۱- در گفتار مشهود باشد.

۲- در رفتار مشهود باشد.

- قل‌های قرآن نوعاً از این مدل هستند بالاخص وقتی امر به قل می‌شود عملیاتی است که متکی به باور است.

- **اعوذ:** پناه بردن از یک خطر در پیش رو یعنی خود را در امنیت قرار دادن، به محل امن رجوع کردن برای دوری از آسیب‌ها که دو حالت دارد دفع و رفع یعنی یا آسیب آمده و می‌خواهد آن را برطرف کند یا آسیب می‌خواهد بیاید و شما می‌خواهید آن را دفع کنید یعنی یا درمان است یا پیشگیری.

✓ درمان = رفع

✓ پیشگیری = دفع

✓ هر دو با هم می‌شود «منع».

- **رب الفلق:** مضاف و مضاف الیه است یعنی ویژگی «رب» را با فلق بیان می‌کند و برای فهم ربّ باید فلق را شناخت.

- **فلق:** در التحقیق: «انشقاق مع حصول إبانة بین الطرفين»، علت آمدن انشقاق این است که شق فجر، شکاف همه اینها در آن است. (إبانة: از ریشه بین است وقتی بین یک چیزی با یک چیزی فرق می‌کند به آن إبانة می‌گویند یعنی می‌توان فرق قائل شد و بیشتر یک تمایز است که بین دو طرف ایجاد می‌شود مثلاً می‌گویند: «سپیده دم» و شما می‌فهمید که یک طرف شب بوده و طرف دیگر روز که در واقع می‌شود تمایز بین شب و روز.

- فلق فقط در حوزه مخلوقاتی به کار می‌رود که در نظام تقدیر هستند.

- در نظام مجردات، «کتاب» خلق می‌شود. فلق در عالم خلق است نه عالم امر، زیرا عالم امر به این معنا مقدار ندارد.

- ربّ فلق: اون وجود مبارکی که فلق را ایجاد می‌کند به معنی فائق است در واقع ربّ الفلق می‌شود ربّ از جهت ایجاد انفلاق در مخلوقات.

- رب: همه کاره، اگر از «ربّ» بگیریم. در قرآن جمعی را ارباب می‌گویند وقتی ارباب می‌گویند یعنی همه کاره.

- ربّ (علامه طباطبایی): مالکیت در تدبیر دارد یعنی تدبیر اشیاء به دست اوست.

- ربّ، همان «لا اله الا الله» خودمان است که یک کاری هم از او می‌بینیم و اسم نزدیکترش می‌شود سرپرست.

- ربّ (التحقیق): «سوق الشیء الی کمال». کسی که متصدی و مالک تدبیر شیء در رساندن او به کمال است و وقتی این را می‌گوییم

باید انفلاق را هم به آن اضافه کنیم یعنی مالکیت در تدبیر و سرپرستی و سوق دادنش به واسطه انفلاق صورت می‌گیرد.

- ماهیت فلق از شکاف جدا نیست.

- آیه ۲: من: بحث تمایز است، «من» یعنی اینکه در واقع داریم محل و محدوده تمایز را تعیین می‌کنیم به خاطر همین «شروع تمایز» یا «محل تمایز» است.

- در عربی می‌گویند «من» شروع غایت است.

- «من» انواع دارد که یکی از آنها «بعضی از» است که باز هم تمایز دارد.

- کارکردن روی انواع من یعنی کارکردن درباره «انواع تمایزها».

- با فهم معنای من در قرآن، قضیه تمایز به صورت محصوره قابل بررسی است. یعنی می‌توانید بگویید که انواع تمایز مثلاً از این ۵ تا یا ۳ تا خارج نیست. (حصر عقلی)

- شَرُّ (التحقیق): ما یقابل الخیر، مفهوم متناقض است یعنی با خیر قابل جمع نیست.

- «خیر» به معنای آن چیزی است که ترجیح داده می‌شود یعنی حتماً نسبت دارد به موارد دیگر که رجحان داده شده است و اگر مصدر بگیریم «بهرتر» معنا شده و أفعل تفضیل می‌شود.

- با توجه به این چیزی که علامه مصطفوی مطرح می‌کند، نظام تفکر + تعقل، عهده‌دار تشخیص است.

- موضوع «خیر و شر» برای کسی که تفکرش کار نکند مبهم است. یعنی قید «تفکر صحیح» در موضوع خیر و شر مهم است. اگر انسان فاقد تفکر صحیح باشد هر احتمالی در مواجهه او با مسائل، از جنس خیر و شر امکان دارد.

- «شر» ضررهایی است که انسان با قوه تفکر و تعقل می‌فهمد و خود گواهی به دوری و پرهیز از آن را می‌دهد. یعنی شر وجود خارجی ندارد و به اعتبار قوه تعقل و تفکر شناخته می‌شود.

- اختلالاتی که در ساختار انسان ایجاد می‌شود و او را از منفعت‌ها دور می‌کند، ضرر است و ضرر در مقام اختیار، «شر» نامیده می‌شود. در شر مفهومی از اختیار وجود دارد ولی در ضرر این‌گونه نیست.

- همه پیشرفت‌هایی که انسان کرده به خاطر مواجهه با ضرر بوده است، مواجهه با ضرر ایجاد هدایت می‌کند، لذا اگر ضرر را برداریم رشد اتفاق نمی‌افتد.

- همه شرها به طور طبیعی «ضرر» هستند ولی هر ضرری شر نیست. شر در درون خود حتماً ضرر است و هر ضرری ممکن است شر باشد.

- درباره، شر دو حالت وجود دارد:

۱- «ماخلق» یعنی هرچه خدا خلق کرده است شر دارد یعنی ماخلق می‌تواند در مقام رجحان اشتباهی رجحان داده شود.

۲- اما اگر بگویید ماخلق یعنی هرچه خدا خلق کرده است ضرر دارد و این اصلاً جور در نمی‌آید.

- «ماخلق» می‌تواند شر داشته باشد و «می‌تواند» از اینجاست که در مقام رجحان می‌تواند اشتباهی رجحان داده شود، چون شر در عالم خارج با وجود انسان معنا پیدا می‌کند.

- انسان در مواجهه با مسائلی که پیش می‌آید ممکن است دچار ضرری شود که به اختیار یا رجحانش ربط پیدا می‌کند.

- شر: ضرر ناخواسته از جانب مخلوقات یا ضررهای حاصل از رجحان اشتباه است.

- عُودٌ: پناه بردن به واسطه مواجهه با شر است و شر عامل محرک برای در امان قرار گرفتن. شر می‌شود قید معنایی عُود نه بالعکس.

## زنگ دوم:

آیه ۳: غاسق: ظلمت / تاریکی

- إذا وقب: وقتی که نهاده شده شود، داخل شود و استقرار یابد.

- مصادیق غاسق: جهل / تعصب / فرهنگ‌های وارداتی به انحراف کشنده / ناامیدی / فقر

- وقتی غاسق، «وقب» می‌شود پناه بردن حتمی است.

- وقتی می‌گوید «مِنْ شَرِّ غَاسِقٍ إِذَا وَقَبَ» نه این که بگذار نهاده بشود بعداً پناه ببر، بلکه تأکید می‌کند که اولویت این است که قبل از نهاده شدن پناه ببر.

- إِذَا وَقَبَ: هر قیدی محدود نمی‌کند بلکه تأکید می‌کند یک نظام اولویتی ایجاد می‌کند و می‌خواهد بگوید که ماهیت غسق، «وقب» است.

آیه ۴: «وَمِنْ شَرِّ النَّفَّاثَاتِ فِي الْعُقَدِ» اینچنین حالتی دارد که «وَمِنْ شَرِّ إِذَا نَفَّاثَاتُ». زیرا وقتی «فی العقد» می‌گوید انگار در تقدیرش است.

– **نفثات:** کسانی که در گره‌ها می‌دمند که دو حالت دارند یا گره بسته را باز کرده و یا گره باز را بسته می‌کنند به صورت نابجا، یعنی پیوند دو نفر را که بسته شده باز می‌کنند یا دو نفری که نباید بیشان ارتباط باشد را ارتباط می‌دهند.

– اگر کسی بخواهد مصداقاً به شرّ شناخت پیدا کند «النَّفَّاثَاتِ فِي الْعُقَدِ» خیلی خوب است.

– نکته: بعضی از واژه‌ها لفظشان «مؤنث» است.

– «عقد» به معنی پیوند است، پیوند در ساحت روابط. البته در ساحت «اعتقادات» نیز عقد داریم که به آن «عقیده» می‌گویند اما در قرآن واژه عقیده نیامده است. مصداق آن عقد نکاح، نذر، قسم، بیع است. خود عقد تابع روابط است و مثبت است بنابراین می‌توانیم «نفث» را به معنای «سست کردن» در نظر بگیریم و عقودی که باید باشد را سست کرد.

– در عرف این‌گونه است که «اختلال در عقود» یعنی اختلال در یک عقد نکاحی نباید صورت بگیرد لذا اگر اختلالی اتفاق بیفتد در واقع به منزله به هم خوردن پیوندهاست. مصداق برای اختلال در عقود: بعد از ازدواج یک زوج جوان، خانواده‌هایشان حرف‌هایی می‌زنند که بین آن زوج اختلاف می‌افتد.

– شاید یکی از علت‌هایی که نفثات مؤنث است به خاطر مخفی بودنش باشد. مؤنث بودن بیشتر با مخفی بودن در ارتباط است.

– انسان، طبعاً اجتماعی است و در مراحل رشدش در هر مرحله، پیوندهای جدیدی دارد که به صورت تکوینی اتفاق می‌افتد و انواع پیدا می‌کند. مثلاً پیوند اقتصادی، شغلی و ... اختلال در پیوندها مساوی با اختلال در روابط است، اختلال در روابط، مساوی با کُند شدن بلوغ یا ماندن در مراحل بلوغ است یعنی مانند تغذیه عمل می‌کند. اگر کسی نتواند با پدر و مادرش خوب رفتار کند با همسرش هم نمی‌تواند خوب باشد که البته این یک سیر کاملاً طبیعی است.

– شاید فکر کنیم خودمان هیچ وقت ممکن نیست مصداق نفثات باشیم، بنابراین باید از خودمان هم به خدا پناه ببریم.

– آیه ۵: **حاسد:** بحث «نعمت» بسیار مهم است.

✓ اولاً: نعمت دیده می‌شود.

✓ ثانیاً: ازاله (از بین رفتن) آن خواسته می‌شود (طلب ازاله نعمت از دیگران) و نوعاً هم در ارتباط با دیگران است.

– اذا حسد: یعنی فرد برای از بین بردن نعمت از دیگران، اقدام عملی می‌کند. برای شناخت فلق و پناه بردن به ربّ فلق، باید به «اذا» توجه کرد.

– **اذا:** آنگاه، هرگاه

سؤال: آیا همه این شرّها در این سه قرار می‌گیرد که خدا این ۳ یا ۴ شرّ را بیان کرده است؟

– در اصل، همه اتفاقات تجلّی اسم «رحمان و رحیم» است و به واسطه این تجلی خدا امر می‌کند به پیامبر (ص) که پناه ببرد به «ربّ فلق» که یکی از آنها عام است و سه تای دیگر خاص.

#### • برای پناه بردن:

۱. شناخت محل در امان قرار گرفتن.

۲. شناخت راه امنیت جستن یعنی فرآیند پناه بردن است.

۳. شناخت موانع و آسیب‌هایی که لازم است در مواجهه با آنها پناه برد.

۴. عمل کردن نسبت به شناخت‌های خود.

• عملیاتی کردن:

۱. خود فرد جزء کسانی نباشد که این شرور را ایجاد می‌کنند.
۲. خدا را به عنوان «خالق» بشناسیم یعنی نوع پناه بردن به سمت فائق است.
۳. همه موارد بالا با فلق مشخص می‌شود.

- خود سُور مبارکه فلق و ناس گره‌هایی دارند که باید در مراتب رفع شوند.  
- می‌توان از این سوره برای کل قرآن مدل استخراج کرد.

• پیش فرض‌ها درباره فلق:

- ✓ در عالم «خلق» است،
  - ✓ از مقوله «حرکت» است.
  - ✓ در حوزه مخلوقات است که دارای «تقدیر» هستند و در عالم خلق اتفاق می‌افتد.
- وقتی می‌گوییم «فلق» یعنی حرکت از یک مبدأ شروع شده و یک انتهایی دارد و یک سیر و صیروریتی یعنی مخلوق یک حرکت درونی دارد و یک حرکت بیرونی.
- «فلق» مرحله‌ای از شیء است که حرکت از قبل به بعد خود را نشان می‌دهد. این حرکت فرع از مخلوقیت است یعنی حتماً باید یک چیزی باشد که خلق شده باشد. = مرحله‌شناسی
- واژه «فلق» در قرآن، واژه «مرحله‌شناسی» است.
- هر اتفاقی در عالم، محصول «خلق و فلق» است.
- اگر فلق را خوب بشناسیم، می‌توانیم مکانیزم «پناه» را هم بفهمیم.
- صیروریتی: تجلی درونی است. خود صیروریتی قابل مشاهده نیست اما آثار آن قابل مشاهده است.
- هر موجودی در هر سیری، صیروریتی نیز دارد. سیر ناظر به «مرحله» است و صیروریتی ناظر به «مرتب» است.
- هر تکاملی که در موجودات و انسان اتفاق می‌افتد محصولی از سیر و صیروریتی اوست که بر اساس حرکتی صورت گرفته و به واسطه نشانه‌هایی قابل رؤیت است و به این نشانه‌های قابل رؤیت «فلق» گفته می‌شود = نشانه‌شناسی
- لذا از مبانی مرحله‌شناسی و نشانه‌شناسی در قرآن، «علم» تولید می‌شود.
- مرحله مرحله شدن آنقدر بالا آمد تا «مرحله‌شناسی» نامیده شد و سیر و صیروریتی نیز آنقدر بالا آمد که نامش «نشانه‌شناسی» شد.
- آغاز هر علمی، سوره مبارکه فلق است یعنی هرکسی می‌خواهد عالم بر علمی شود، آغازش سوره مبارکه «فلق» است.

اللهم صل على محمد وآل محمد واحمد الله رب العالمين